

اینک اضمحلال دولت ایران يك چنین فاجعهٔ سیاسی است . باوجود این چنانکه آثار باقی ماندهٔ آن مدنیت درخشان برای تمام عالیمان يك یادگار قیمتمدار است همچنان خاطرهٔ این ملت نجیب نیز برای ما عثمانيين يك ودیعهٔ مقدس است که با موجودیت خودمان اورا حفظ خواهیم کرد. تا زبان ادبی ما ترجمان حسیات ماست و تا در میان ما ایندرجه روابط صمیمی موجود است ما از ایران و از مدنیت درخشان آن کناره جوئی نخواهیم توانست .

اگر امروز استقلال ایران هم از دست برود ملت ایران هرگز نخواهد مرد بلکه اصالت و نجابت فطری خودرا محافظه کرده و از پرتو قابلیت نژادی خود با عزم بزرگ و با سرعت تمام شاهراه ترقی را خواهد پیمود . نمیدانم از چیست که من بدین حس غریب اعتقاد کامل دارم . تاریخ ملل برای ما بسیار غرایب نشان میدهد که هنوز معنای طلسم آنها کشف نشده و کسی پی به اسرار آنها نبرده است . بقیه دارد . رضا توفیق فیلسوف

قسمت تاریخی

شمس المعالی قابوس بن و شمگیر زیاری

زندگانی علمی و ادبی او

۱- دیلم و دیلمه

دیلم موافق ضبط جغرافیون قدیم اسلامی ناحیه ای بوده است محدود بحدود ذیل : از جنوب بقزوین و طارم (طرم) و قسمتی از آذربایجان و ری و اراضی متصل بانها — از طرف مشرق به بقیهٔ

مضافات ری و طبرستان و اراضی متصل بانها — از شمال ببحر خزر — و از مغرب به آذربایجان و بلاد ران یا اران (قسمتی از قفقازیة حالیه که اهالی آنرا این اواخر بدون هیچ مناسبت آذربایجان نامیده اند و گاهی هم قسمت کوهستانی طبرستانرا که از طرف مشرق دنباله این ناحیه بوده یعنی کوهستان (روبنج) و (فادوسبان) و جبال قارن و جرجانرا جزء دیلم بشمار می‌آوردند (۱) در عصریکه (مقدسی) جغرافیدان معروف کتاب خودرا مینوشته (۳۷۵ هجری) و دولت آل بویه نیز در اوج اعتلا بوده تمام گیلان حالیه با جمیع ولایات کوهستانی جنوب بحر خزر واقع در مشرق آن یعنی طبرستان (مازندران حالیه) و جرجان (استراباد کنونی) و قومس (سمنان و دامغان و بسطام امروزی) جزء ولایت دیلم حساب میشده لیکن بعد این ولایات شرقی جدا و هر یک ناحیه‌ای مجزی شده اند (۲).

از این بیانات معلوم میشود که ناحیه (دیلم) پیش‌قدمای گاهی گیلان حالیهرا شامل میشده و گاهی هم تمام اراضی ساحلی بحر خزر را ولی مورد دوم چندان کلیت نداشته .
دیلم قدیم در واقع همین گیلان حالیه بوده است که از ابتدای طالش شروع بیلده (کلار) ختم میگرددیده و کلار که جزء طبرستان بشمار میرفته تا خاک دیلم یک منزل بیشتر فاصله نداشته است (۳).
بلاد کلار که جغرافیون و مورخین قدیم نام آنرا مکرر در کتب خود آورده اند و داعی کبیر حسن بن زید علوی در سه شبه ۲۵ رمضان ۲۵۰ هجری در سید آباد نزدیک آن از مردم

(۱) کتاب المسالك، و الممالك تالیف ابن حوقل ص. ۲۹۷ چاپ دکنویه .

(۲) Le Strange, Lands of the Eastern Caliphate. 173.

(۳) ابن حوقل صفحه ۲۷۵ .

بیت گرفت (۴) امروز دیگر وجود ندارد بلکه خرابه‌های آن در وسط جلگه‌های (کلار دشت) کنونی که جزء بلوک کلارستق (در مشرق تنکا بن و مغرب کجور (۵) است دیده میشود (۶) اگر چه دیلم در قرون اولیه هجرت نام عمومی کیلان کنونی بوده و سهل و جبل یعنی دشت و کوهستان آن هر دورا شامل میشود لیکن در حقیقت دیلم بالاخص قسمت‌های کوهستانی و کوهپایه‌ها و کیلان قسمت هموار یعنی اراضی با تلاقی و دلتائی مجاری میاه کنار دریا بوده است (۷) و بهمین نظر سابقاً قسمتی از البرزرا که در شمال قزوین قرار دارد و راه عراق به کیلان از میان آن میگردد (جبل دیلم) می‌گفتند و آنرا سر حد بین قزوین و دیلم می‌شمردند (۸).

کلمه دیلم بمرور ایام از استعمال افتاد و کیلان که ابتدا اسم قسمت پست ساحلی بحر خزر بوده اسم عمومی ولایتی شد که امروز هم کیلان خوانده میشود. لفظ دیلم چنانکه از استعمالات قدما بر میآید هم اسم ناحیه فوق بوده است و هم اسم سکنة آن و در موقعیکه معنی دوم اراده میشده آنرا بصیغه جمع یعنی (دیالمه) یا (دیلمیون) هم یاد

(۴) تاریخ طبرستان و مازندران و رویان تألیف سید ظهیر الدین مرعشی صفحه ۲۸۳ (چاپ برنهارد دارن) .

(۵) قسمتی از ریان قدیم .
 (۶) «جلگه کلار دشت طولاً از مشرق بمغرب پیش از یکفرسنگ و عرضاً از شمال بجنوب کمتر از یکفرسنگ وسعت دارد و در وسط آن تپه مصنوعی است که بنا بر عقیده اهل بلد در قدیم الایام قلعه و قصر سلطنتی درینجا بوده موسوم بکلار و وجه تسمیه این جلگه به کلار داشت همین قلعه بوده است و رسوم آثار عبارت و بنای این تاپنجاه سال قبل از این باقی بوده است چنانکه در بعضی از زیورات لاهو (بزرگترین دهات امروزی کلار دشت واقع در جنوب آن) از مصالحیکه در این قلعه بکار رفته از قبیل آجر و در و پنجره و غیره هنوز موجود است شکل این تپه بیضی و طولش از مشرق بمغربست بالای تپه شکسته پایه‌های آجری و آهکی و خرابه‌های زیاد دیده میشود و در تپه علی التحقیق ۹۶۵ و ارتفاع آن بخط جمودی از ۶ الی ۷ ذرعست نقل از رساله ایکه یکی از اهل اطلاع در (۱۲۹۹ هـ) در باب جغرافیای کلارستاق نوشته و نگارنده نسخه خطی آنرا دارم .

(۷) این حوقل ۳۱۷ و Le strange, 172.

(۸) فتوح البلدان بلاذری صفحه ۳۲۹ (چاپ مصر) .

میکردند. لیکن بیشتر چنین بنظر میرسد که ابتدا نام سکنه بوده و بعدها بتدریج بواسطه حذف کلمه مضاف آن (ارض یا ناحیه یا بلاد و امثالها) بر ناحیه مسکونی قوم مزبور نیز اطلاق شده است.

در نوشته‌های نویسندگان فارسی و تلفظ مردم بومی در ایام پیش و قتی که گفتگو از سرزمین مسکونی قوم دیلم بوده بیشتر آنجا را دیلمستان یا دیلمان می‌گفته‌اند. ترکیب دیلمستان و اضحست و معنی تحت اللفظی آن سرزمین قوم دیلم میشود ولی ترکیب دیلمان محتاج بمختصر توضیحی است.

در دیلمان چنین بنظر میرسد که الف و نون آخر آن الف و نون جمع نیست بلکه الف و نون نسبت است و در اینصورت اینجا افاده معنی موضعا مینماید و همانست که در آخر کلمه گیلان هم دیده میشود پس بموجب این بیانات دیلم و دیلمستان بمعنی مسکن طایفه دیلم و گیلان بمعنی سرزمین طایفه گیل است چنانکه سید ظهیر الدین میگوید: "در اینوقت داعی لشکر را اجازت داده بود و دیلم بدیلمستان و گیل بگیلان رفته بودند." (۹)

گیل یا جیل یا گیله یا گیلک نام سکنه بومی گیلان یعنی مردم جلگه ساحلی دریاست و اینجماعت همانها هستند که بعضی از نویسندگان قبل از اسلام مغرب، ایشانرا گیل یا جیل نوشته‌اند هنوز هم در کلاردشت و کلارستان سابق الذکر سکنه اصلی را "گیل" می‌گویند و در مقابل ایشان طوایف خارجی و غیر اهل بلدرا که سلاطین از خارج کوچانده و بانجا آورده‌اند "ایل" میخوانند (۱۰) اهالی دو قسمت گیلان و دیلم از قدیم بشجاعت و زورمندی

(۹) تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین صفحه ۲۸۷.

(۱۰) جغرافیای کلارستان (خطی).

وجنگ آوری معروف بوده اند و در لشکرکشی‌های مهم شاهنشاهان ساسانی از ایشان استفاده میشده — کیل‌ها یا جیل‌ها در جنگهای باروم جزء لشکریان شاپور دوم بودند و دیالمه نیز در جنگهای عهد ساسانی گاهی داخل میشدند بگفته آگاتیاس مورخ در جنگ با شمشیر و خنجر بیشتر مهارت داشتند تا در تیراندازی (۱۱) انوشیر و ان نیز یمن را بدستیاری سواران دیلمی و سرداری (و هزر دیلمی) فتح کرد و بتوسط ایشان آنجارا از وجود حبشها مصفا ساخت .

در ابتدای ظهور اسلام اگر چه ۴۰۰۰ نفر از سواران دیلمی در روز جنگ قادسیه (سال ۱۶ هـ) بهموطنان دیگر خود خیانت کردند و بلشکر سعد و قاص ملحق گردیده ایشانرا در گرفتن جلولا معاونت نمودند لیکن مردم دیگر گیلان و دیلستان بهمان حال قدیم باقیماندند و بطیب خاطر تا مدت‌ها قبول اسلام نکردند و بهمین جهت هم پیش مسلمین در ردیف کفار حربی بودند در آن اوان جنگ با دیلم حکم غزاء با کفاررا داشته چنانکه امیرالمومنین علی در موقعیکه عازم صفین و جنگ با معاویه بود بهمراهان خود گفت کسیکه از آمدن بجنگ معاویه اکراه دارد وظیفه خودرا بگیرد و بطرف دیلم رود و با ایشان بجنگد (۱۲)

اهالی گیلان و دیلم بواسطه وجود حصار عظیم البرز مثل مردم طبرستان سالها در مقابل مجاهدین اسلام مقاومت کردند و مدت‌ها را پس از انقراض سلسله ساسانی به پیروی از کیش آبائی خویش یعنی (آئین مزدیسنی) یا (به دین) باقیماندند و با آنکه مسلمین چندین دفعه

Ar. Christensen, L'Empire des Sassanides, 61. (۱۱)

(۱۲) فتوح البلدان ۲۳۰.

لشکر بعزم تسخیر آنجا کشیدند باز بمسلم ساختن تمام آن قادر نیامدند و کیلان و دیلم همچنان محفوظ ماند و از آن بعد پناهگاه مأمونی شد برای سرکشان و داعیه پروران و مخالفین خلفا مخصوصاً اولاد علی بهمین جهت همه وقت خلفای عباسی از آنطرف در زحمت بودند و از پشت جبل طبرستان و دیلم وحشت داشتند .

۲ - دیلمه آل زیار

در سال ۲۵۰ هجری مردم قطعه سرحدی بین دیلم و طبرستان یعنی اهالی کلار و چالوس از ظلم محمد بن اوس بلخی نایب سلیمان بن عبدالله بن طاهر بن عبد الله بن طاهر که عامل طبرستان بود بیجان آمدند و بر او و اولادش شوریدند بعد بهدایت یکی از سادات مقیم آنجا حسن بن زید علوی معروف بداعی کبیرا از ری دعوت کرده با او بیعت نمودند و متدرجاً فرمان او تمام رویان و طبرستان را مطیع ساخته سلسله علویان طبرستانرا تشکیل دادند و سرکردگان معتبر دیلم اغلب در خدمت سادات علوی مزبور داخل گردیدند .

از دیلمه اول کسیکه خروج کرد (لیلی بن نعمان) است (۱۳) که از جانب داعی صغیر (حسن بن قاسم) در سال ۳۰۸ بولایت جرجان منصوب شده بود و از جانب علویان مزبور لقب (المویدلدین الله و المنتصر لال رسول الله) داشت ، لیلی بتدریج قوت یافت و بر نیشابور مسلط آمد لیکن در سال ۳۰۹ در ظوس از سپاهیان امیر نصر بن احمد سامانی شکست یافته بقتل رسید (۱۴) . پس از

(۱۳) کتاب مجمع الادباء یا قوت سموی ۱۴۳ جلد ۶ (چاپ مرگلیوت)
(۱۴) کامل التواریخ ابن اثیر و قلیع ۳۰۹ (جلد ۸) .

لیلی از دیلمه کسیکه سر بشورش بر داشته (اسفار بن شیرویه) است که ابتدا از ملازمان (ماکان بن کاکی) بوده و ماکان که بر امیر نصر سامانی عصیان ورزیده بود عاقبت در ۳۲۹ بدست امیر ابو علی چغانی در یکی از قراء ری بقتل رسید و در همین مورد ابو القاسم اسکافی دبیر بامیر نصر نوشت: «اما ماکان فصار کاسمه» اسفار بزودی از رفتار زشت و سوء خلق ماکان تنفر حاصل کرد و پخراسان اقامت نمود بعد هم در ۳۱۵ بر طبرستان استیلا یافت و اهیتی پیدا کرد.

جزء سران سپاه اسفار شخصی بود از اهل دیلم بنام (مرداویج پسر زیار) این مرد چون خیالاتی بلند در سر داشت در باطن دل سپاهیان را در بیعت خود آورده بیشتر ایشانرا فدائی و فرمانبردار خود کرد سپس باستظهار آنجماعت سر از اطاعت اسفار پیچیده اورا دستگیر کرد و کشت و خود مستقل شد (۳۱۶ هـ) مرداویج پس از دفع اسفار بفتح بلاد و ضبط بمالک پرداخت و بزودی واحی قزوین و طبرستان و ری و همدان و بروجرد و قم و کاشان و گلپایگان و اصفهان و در آخر کار اهوازا گرفت و بمتصرفات خود ضمیمه کرد.

مرداویج پس از این فتوحات اصفهانرا پایتخت قرار داد و در ابتدای خلافت الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹) یعنی در سال ۳۲۲ علناً بر ضد خلیفه قیام کرد.

این دلاور دیلمی بعبادات و مراسم ایرانیان باستان علاقه داشت و حس ایرانیت در او ظاهر بود در موقع جلوس ماتند شاهنشاهان قدیم صفوفی چند از سپاهیان در اطراف تخت زرین خود مقیم نگاه میداشت و تاج مرصعی را که بوضع تاج کسری درست کرده

بود بر سر می گذاشت، میخواست عراق عرب را بگیرد، مداین و خانه‌ها و مساکن کسری را بسازد و پس از ختم این اعمال بشاهنشاه ملقب شود (۱۵) مخصوصاً گفته اند خیال داشت بغداد را تسخیر کند و دولت را بایرانیان انتقال دهد و حکومت عرب را از میان بر دارد (۱۶).

تمام اعتماد مرداویج در اجرای این خیالات بلند ایران پرستی بایرانیان دلاور بخصوص بسواران و سلحشوران دیلمی بود و بترکان همراه خود اطمینانی نداشت آنها را تحقیر میکرد، از ایشان متنفر بود و جماعت مزبور را «شیاطین» میخواند.

خروج مرداویج بر خلیفه و مخالفت صریح او با دولت عرب اهل تسنن خاصه ترکانرا که کینه مرداویج را نیز در دل داشتند سخت بروی متغیر ساخت بطوریکه عاقبت عده‌ای از ایشان او را در حمام دستگیر کرده بقتل رسانیدند و پسر زیار دیلمی را از اجراء مقاصد عالیّه خود باز داشتند.

پس از مرداویج برادرش وشمگیر و پس از وشمگیر دو پسرش بهستون و قابوس بسر کردگی دیالمه رسیدند مخصوصاً قابوس چون طرف توجه بزرگان دیلم بود پس از وفات پدر (۳۵۷ هـ) بجانشینی او انتخاب شد و بهستون با همه دست و پائی که کرد کاری از پیش نبرد. درخشان ترین عضو خاندان آل زیار همین قابوس پسر وشمگیر است که بامیر ابوالحسن المعالی اشتهار دارد و حقیقتاً یکی از نمایندگان با فروغ تاریخ مملکت ماست.

قابوس در سال ۳۶۶ که سال وفات رکن الدوله دیلمی است

(۱۵) ابن اثیر وقایع سال ۳۲۲ هـ.

(۱۶) کتاب الفخری ابن طقطقی صفحه ۲۵۲ چاپ مصر.

بر جرجان و طبرستان استیلا یافت و از آن تازیخ پادشاه مستقل آن نواحی گردید چون رکن الدوله فوت کرد مابین سه پسرش نزاع در گرفت عضد الدوله و مؤید الدوله برادر دیگر یعنی فخر الدوله را از ملک پدری محروم کردند و او اضطراراً با چند تن از یاران خود بحمايت قابوس بجرجان آمد و در پناه کسی قرار گرفت که پدر و اعمامش ابتدا خدمت پدران او را میکردند .

قابوس آنچه شرایط مهمانداری و مروت و رسم معامله پادشاهان با پادشاهان است در حق فخر الدوله بجا آورد و مخصوصاً مصمم شد ملک رفته او را از برادران گرفته بتصرف او دهد و مرحمت را در مورد او تمام کند .

شمس المعالی با آنکه عضد الدوله و مؤید الدوله او را چند بار تطمیع کردند و بطرف خود خواندند با فخر الدوله نقص عهد نکرد و عاقبت هم بیاری او برخاست لیکن از عضد الدوله شکست خورد و مجبور شد جرجان را ترک گفته با فخر الدوله بنیشابور رود و در ظل سامانیان قرار گیرد .

قابوس هیجده سال از ۳۷۰ تا ۳۸۸ در خراسان دور از ملک موروثی بماند و با آنکه دستکاه سلطنت نداشت و آواره در بلاد غیر سر میکرد بمعاشرت علما و فضلا و مکاتبه با ایشان انعام و اکرام مردم پرداخت و باین سبب در دل همه جا یافت و در دیار غربت بر آشنا سبقت گرفت .

قابوس پس از هیجده سال مفارقت بالآخره در ۳۸۸ بملک خود رسید و بار دیگر از آن سال تا ۴۰۳ در جرجان سلطنت کرد لیکن در آخر کار بواسطه شدت بطش و سخت گیری جماعتی از کسانش او را گرفته ابتدا حبس و بعد بقتل رسانیدند و سلطنت را به

پسرش فلك المعالی منوچهر (۴۰۳-۴۲۴) مری و ممدوح اولی منوچهری دامغانی شاعر سپردند، اینک ما می‌خواهیم شمه‌ای از زندگانی علمی و ادبی قابوس و روابط و معاملات او را با اهل فضل که یادآور یکی از ادوار فرخنده آثار تاریخ ایرانست ذیلاً بیان کنیم:

بقیه دارد .
 طهران - عباس اقبال اشتهانی

مطبوعات جدید

۱ - کتاب راحة الصدور

کتاب راحة الصدور و آية السرور از مهمترین کتب تاریخ سلجوقیه ایران و عراق است (در مقابل سلجوقیه کرمان و سلجوقیه روم) و مؤلف آن محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن الحسین بن همة الراوندی از علمای قرن ششم هجری است و آنرا در سنه ۵۹۹ هجری یعنی نه سال بعد از انقراض دولت سلجوقیه ایران و کشته شدن آخرین آنها طغرل بن ارسلان بدست تکش خوارزمشاه (سنه ۵۹۰) تالیف نموده است یعنی در این سال شروع بتالیف آن نموده است و ظاهراً در سنه ۶۰۳ با تمام رسانیده است. گرچه مصنف خود از اهل راوند که قصبه‌ای بود از محال کاشان (۱) بوده است و تقریباً تمام عمر خود را در عراق گذرانده و خود و خانواده خود از بستگان سلاطین اخیر سلجوقیه عراق بوده اند ولی کتاب خود را که پس از انقراض آن سلسله تالیف

(۱) احتمال قوی می‌رود که راوند معروف مذکور در معجم البلدان و در انساب سماعی و غیرها که بسیاری از علما از جمله مصنف ما منسوب بدینجا هستند بقریه‌ی وصفی که از آن میکنند همین راوندی حالیه باشد که قریه ایست در مغرب کاشان و جنوب قم تقریباً ده فرسخ فاصله از هر کدام و اسم راوند در نزهة القلوب حمد الله مستوفی گویا مذکور نیست. اکثر کسی اطلاعی بیشتر در خصوص راوند دارد خوب است. اداره ایران‌شهر اخبار بدهد.